

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی وجوب قضای نماز بر کافر

امام خمینی در ادامه بحث صلاة قضا در تحریر الوسیله می‌فرماید: «و الکافر الاصلی فی حال کفره دون المرتد»^[1]، ایشان در مقام بیان کسانی که قضا برایشان واجب نیست فرمود: بر صبی، مجنون، مغمی علیه قضا واجب نیست، حال یکی از کسانی که قضا بر او واجب نیست کسی است که از اول کافر بوده است. توضیح آن‌که:

در زمانی که کافر بوده قضای نماز بر او واجب است؛ چون طبق قاعده «الکفار مکلفون بالفروع کما أنهم مکلفون بالاصول»، همان طوری که هر کافری مکلف به اصل اسلام است، مکلف به فروع هم می‌باشد؛ یعنی همان طوری که بر مسلمان‌ها نماز واجب است، روزه و خمس واجب است بر کفار هم نماز و روزه واجب است. کافر مخاطب به این خطاب هست در وقت نماز، نماز بخواند و وقت گذشت، آیا بعد الوقت قضا بر او واجب است؟ بله، همان ادله‌ای که می‌گوید بر مسلمان قضا واجب است، بر کافر هم قضا واجب است.

پس در زمان کفر نمازهایی که از او فوت شده قضاءش بر کافر واجب است، فقها در اینجا می‌گویند اگر گفت من مسلمان نیستم ولی قضاء نماز را انجام می‌دهم صحیح نیست. مرحله بعد این است که مسلمان شد، وقتی مسلمان می‌شود قاعده‌ای به نام قاعده جب می‌آید که «الاسلام یجب ما قبله و یهدم ما قبله»؛ اسلام آنچه قبل الاسلام بوده را از بین می‌برد. قبل الاسلام قضاء نماز بر او واجب بوده و الآن قضاء نماز واجب نیست.

پس این معنا، مقصود ایشان از این عبارت «و الکافر الاصلی فی حال کفره» است و ای کاش ایشان همان عبارت مرحوم سید را در عروه می‌آوردند. مرحوم سید در عروه می‌فرماید: «لا یجب القضاء علی الکافر الاصلی إذا اسلم، بعد خروج الوقت بالنسبة إلی ما فات منه»^[2]؛ بالنسبة به آنچه از او در حال کفرش فوت شده است. مرحوم امام در اینجا عبارت را خیلی مختصر کردند و ای کاش اینقدر مختصر نمی‌کردند! «هو الکافر الاصلی فی حال کفره»؛ یعنی کافر اصلی نمازهایی که در حال کفرش از او قضا می‌شود بعد الاسلام قضای آن نمازها لازم نیست انجام بشود.

تبیین محل نزاع

همین مقدار عبارت مبتنی بر چند بحث است:

بحث اول: بررسی مکلف بودن کفار به فروع

یک بحث این است که آیا کفار مکلف به فروع هستند یا خیر؟ سال گذشته در بحث فقه که دنباله مباحث حج بود این قاعده را

بحث کردیم. مشهور فقهای امامیه این قاعده را قبول دارند که کفار همان طوری که مکلف به اصول هستند مکلف به فروع هم هستند، اما جمعی مثل مرحوم فیض، صاحب حدائق، مرحوم خوئی این قاعده را قبول ندارند.

ما برای این قاعده هم آیات قرآن آوردیم و هم روایات. از جمله آیات قرآن این آیه شریفه است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

1- «یا ایها الناس اعبداو ربکم»^[3]، که یا ایها الناس اختصاص به مسلمین ندارد! اعبدوا یعنی نماز بخوانید روزه بگیرید و خدا را عبادت کنید.

2- «یا ایها الناس اتقوا ربکم»^[4]، وجوب تقوا هم شامل مسلمان‌هاست و هم شامل غیر مسلمان‌هاست.

3- این آیه‌ای که در روز قیامت از کفاری که در جهنم هستند سؤال می‌شود «ما سلکم فی سقر»^[5]، چه چیزی شما را وارد جهنم کرد («سقر» یک مرتبه‌ای از مراتب جهنم است چون جهنم هر مرتبه‌اش یک نامی دارد)؛ می‌گویند: «قالوا لم نكن من المصلين»؛ ما از نمازگزاران نبودیم. البته آنجا مصلین را برخی معنای دیگری کردند، من فقط یک اشاره اجمالی می‌کنم.

4- آیه شریفه «إنما المشركون نجس»^[6]، این نجاست یک حکم وضعی برای کفار است که باز درباره خود مشرکین است.

5- در سوره مبارکه یاسین این آیه شریفه: «و إذا قیل لهم أنفقوا مما رزقکم الله»^[7]؛ به کفار گفته می‌شود «أنفقوا مما رزقکم الله»؛ یعنی شما هم زکات بدهید، انفاق کنید. پس معلوم می‌شود وجوب الانفاق که یک حکم تکلیفی است که شامل کفار هم می‌شده است.

این آیات قرآن مربوط است به مسئله قاعده اشتراک که کفار همان طوری که مکلف به اصول هستند مکلف به فروع هم هستند. در همان جا برخی از روایات بود که به آن استشهاد شد.

دیدگاه محقق خویی

منتهی در مقابل کسانی که مثل محقق خویی این قاعده را قبول نداشته و می‌فرماید: اصلاً معنا ندارد که کفار مکلف به فروع باشند، ایشان بیشتر تمسک می‌کنند به این سیره پیامبر صلی الله علیه و آله که در زمان حیات خودشان هیچ وقت سراغ کفار نمی‌فرستادند که از اینها زکات بگیرید! جوابش این است که نه می‌دادند و نه امکان داشت و معنایش این نیست که مکلف نبودند! نمی‌شود از این استفاده کرد که اینها مکلف به این کار نبودند.

ایشان یک روایاتی را در همان جا برای عدم اشتراک کفار در اصول و فروع آوردند که همان جا بحث کردیم و جواب دادیم، اما ایشان در بحث صلاة القضا مضمون روایت دیگری را آورده است که در کافی شریف جلد 1 صفحه 180 یا 181 آمده: «الناس یؤمنون بالاسلام ثم بالولاية»، محقق خوئی می‌فرماید: این عطف به «ثم» معنایش این است که تا کسی مسلمان نیست مأمور به ولایت نمی‌شود، لذا ظهور در این دارد که امر به ولایت «لم یصح و لم یتعلق إلا بعد الاسلام»، بعد می‌فرماید ولایت مهم‌تر است یا نماز؟ ولایت مهم‌تر است یا روزه؟ ولایت من اعظم الواجبات است و تعبیر می‌کنند من اهم الفروع است، وقتی امر به ولایت متوجه اینها نیست پس به طریق اولی امر به زکات و صلاة هم متوجه اینها نیست.^[8]

اولاً، همان جا گفتیم ولایت از فروع نیست و از اصول است، وقتی از اصول باشد در اصول هم طولیت وجود دارد، اول یک کسی باید اصل خدا را قبول داشته باشد بعد نبوت را قبول کند، بعد خدا و نبی را قبول داشته باشد تا ولایت را قبول کند، این تعبیری که در ذهن نوع افراد هست که ولایت از اصول مذهب است غلط است، ولایت از اصول اصلیه دین است؛ یعنی اگر ولایت نباشد توحید خراب است، ولایت نباشد رسالت خراب است. پس اولاً ولایت از فروع نیست که ایشان می‌فرماید «من أھم الفروع»!

ثانیاً، در اینجا استفاده نمی‌شود که کسی که مسلمان نیست مأمور به ولایت هم نیست، مأمور به پذیرش نبوت و قرآن هم نیست! نه، این برای تحقق خارجی‌اش در مقام عمل که اگر کسی اسلام را امتثال کرد سراغ امتثال ولایت می‌رود، کسی که اصل خدا را قبول نکند، نماز هم نمی‌خواند و عبادت خدا هم نمی‌کند، این چه زمانی سراغ ولایت برود؟! «الناس یؤمرون بالاسلام» مراد این امر ظاهری تکلیفی که ما در فقه و اصول می‌گوئیم نیست، بلکه یعنی «الناس یؤخذون بالاسلام»، می‌گویند باید اسلام را انجام بدهید، در مقام عمل مسلمان باشید، البته نه عمل ظاهری، بلکه اسلام را بپذیرید، این امر تکلیفی نیست.

شاهد سخن ما این است که «الناس یؤمرون بالاسلام» یعنی خدا امر کرده که اسلام را بپذیریم و اسلام، خدا را برای ما تشریح می‌کند، اسلام این اعتقادات را درست برای ما تشریح می‌کند، بگوئیم امر خدا یعنی چه؟ اسلام می‌گوید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول»، ولو اطیعوا الله اولی‌اش ارشادی است، این «یؤمرون بالاسلام» یعنی به مردم می‌گویند باید اول اسلام را شما با عقل‌تان و منطق‌تان بپذیرید و بعد در مقام عمل سراغ ولایت بروید. اگر کسی اسلام را نپذیرد سراغ ولایت نمی‌رود، پس این امر اصطلاحی نیست که امر تکلیفی باشد.

بنابراین «الناس یؤمرون بالاسلام» معنایش تکلیفی نیست که بگوئیم «یکلفون بالاسلام»، بگوئیم یکی از تکلیف‌هایی که ما داریم التزام به اسلام است! معنایش این نیست. التزام به اسلام که با تکلیف درست نمی‌شود، انسان باید اسلام را از روی برهان و یقین بپذیرد و قبول کند، معنای یؤمرون تکلیف اصطلاحی نیست و اگر تکلیف اصطلاحی بود تا حدی این فرمایش مرحوم خوئی درست می‌شد.

پس قاعده اشتراک هم آیات دارد و هم روایات دارد و در سال گذشته این را بحث کردیم و نتیجه‌اش این شده که کفار مکلف به فروع هستند. مرحوم والد ما نیز قبول دارند و در کتاب القواعد الفقهیه این قاعده را بحث کردند. پس تا اینجا می‌گوئیم کافر مکلف به «أقم الصلاة لدلوك الشمس إذا غسق الليل»^[9] می‌شود، وقتی کافر بخواند فوات محقق می‌شود و وقتی فوت آمد ادله قضا می‌آید. پس بر کافر قضای «ما فات» واجب است و نمی‌شود بگوئیم بر کافر اصل تکلیف واجب است اما قضای ما فات واجب نیست.

مطلب فوق از عویصه‌های فقه است که اصل اشکال هم صاحب مدارک مطرح کرده و دیگران در مقام جواب برآمدند که شما از یک طرف می‌گوئید مکلف است و از طرفی هم می‌گوئید اگر بخواند درست نیست و از طرفی هم می‌گوئید همان لحظه هم اسلام بیاورد همه‌اش کنار می‌رود. اینها تعبیر می‌کنند که یک چیز نمی‌تواند هم علت نفی باشد و هم علت وجوب باشد. ما هم این را مفصل بحث کردیم. این قاعده‌ای که کفار مکلف به فروع هستند مسلم است و نتیجه‌اش همین می‌شود.

بحث دوم: قاعده «جَبَّ»

دومین قاعده قاعده جبّ است به این معنا که اگر این کافر مسلمان شد «الاسلام یُجبُّ ما قبله» به میدان می‌آید. فقها گفته‌اند برای قاعده جبّ عمده روایات داریم، محقق خوئی هم فرموده این روایات در کتب اهل سنت آمده و در کتب روایی شیعه نیامده

و لذا کل قاعده جب را منکر شدند. الآن با همین بحث‌هایی که قبل خواندیم سه تا قاعده از قواعد مهمه فقهیه (قاعده تکلیف کفار به فروع، قاعده جب و قاعده ما غلب الله) را این فقیه بزرگوار منکر است. منتهی ما در آنجا یک تلاشی کردیم آیاتی از قرآن را برای قاعده جب آوردیم و گفتیم این قاعده جب ریشه قرآنی دارد ولو روایتش در کتب اهل سنت آمده اما وقتی موافق با قرآن شد ما باید روایت را بپذیریم.

ریشه‌های قرآنی قاعده «جب»

از جمله آیات دالّ بر این قاعده، آیه 38 سوره انفال است: «قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف»؛ ای رسول ما به کسانی که کفر ورزیدند بگو اگر تسلیم بشوند و حرف تو را بپذیرند و مسلمان شدند (یعنی قبول نهی از کفر، نهی از شرک)، گذشته آنها مورد غفران قرار می‌گیرد. «ما» در «ما قد سلف» موصول است.

بررسی معنای «ما» در «ما قد سلف»

محقق خوئی فرموده این «ما» در اینجا به معنای «ذنب الکفر» است؛ یعنی اگر شما مسلمان شدید این ذنب الکفر (که «لا ذنب أعظم من الشرك»، «لا ذنب أعظم من الکفر») بخشیده می‌شود. قاعده جب یک قاعده امتنانی است، خدای تبارک و تعالی این کافری که 60 سال 70 سال در کفر بوده، الآن وقتی مسلمان شد می‌خواهد به او یک منّتی را بگذارد.

اشکال این سخن آن است که اگر مای موصوله را فقط به ذنب الکفر منحصر کنیم این امتنان نشد، مثل ضروریه به شرط محمول است، کافر بوده و الآن مسلمان است و باید آثار اسلام برایش بار بشود. آثار اسلام این است که آثار کفر من حیث إنه کفر از بین می‌رود، ذنب الکفر از بین می‌رود، اصلاً مثل این است که بگوئیم اگر کسی گناه کرد توبه کرد آن گناه بخشیده می‌شود، این یعنی چه؟ معنای توبه بخشش آن گناه است، توبه یعنی اینکه رجع إلى الله و آن گناه کأن لم یکن می‌شود.

در نتیجه «ما قد سلف» باید عمومیت داشته باشد، «یغفر لهم ما قد سلف» یعنی هر چه که گذشته که یکیش ذنب الکفر است، یکیش وجوب قضاء نماز است، وجوب قضا روزه است، حتی آن زمان اگر حج برایش مستقر شده بوده یعنی در زمان کفرش مستطیع شده و باید حج انجام می‌داده که انجام نداد، الآن که مسلمان شده مستطیع نیست آن استقرارش بخشیده شده و آن حج لزومی ندارد. اگر مجدداً در زمان اسلام مستطیع شد می‌شود موضوع جدید. به هر حال، ما به این عموم ما قد سلف تمسک کردیم.

به بیان دیگر، بحث ما این است که ما قد سلف عمومیت دارد یا نه؟ ما قد سلف یعنی «ما»یی که اسلام آورده. ما فرضمان این است که قاعده تکلیف کفار به فروع را قبول داریم و می‌گوئیم بر کافر قضا واجب است. محقق خوئی می‌گوید بر کافر قضا واجب نبوده. ایشان نهایتش این است که می‌گوید سیره داریم یا اجماع داریم بر اینکه کافری که مسلمان شد نمازهای قبلیش را که باید قضا می‌کرده قضا نکند، لزومی ندارد، موردی قبول می‌کند ولی کبرای قاعده جب را قبول ندارد، ولی ما که می‌خواهیم قبول کنیم باید اینجا این ما را یک معنای عام کنیم، می‌گوئیم «یغفر لهم ما قد سلف»، قد سلف یکیش وجوب قضای نماز و روزه بوده. ادا را با قاعده الکفار مکلفون باید اثبات کنیم؛ یعنی وقتی می‌گوئیم کافر مکلف به فروع بوده، یک، در وقت نماز نخوانده و بعد از آن مکلف به قضا است، دو. الآن که مسلمان شد یکی از مصادیق ما قد سلفش وجوب قضای نماز و روزه است.

محقق خوئی می‌گوید: «ما» یعنی فقط ذنب الکفر، اصلاً بحث مستقلات را اینجا نیاورده. ایشان می‌فرماید این «ما» نمی‌تواند دلالت بر محتوای قاعده جب کند، قاعده جب می‌گوید «لا یجب القضاء»، نه قضاء نماز و نه قضاء روزه، کفاراتی که باید می‌داده همه لا یجب، این مقتضای قاعده جب است و یک عمومیتی که دارد.

پس این عمومیت فرع بر این است که «ما» در «ما قد سلف» را یک معنای عامی کنیم، اما ایشان می‌فرماید نه! «قل للذین كفروا إن يئنتهوا يغفر لهم ما» یعنی ذنب الکفر، فقط همین گناه کفر بخشیده می‌شود! عرض ما این است که این چه امتنانی شد؟! این مثل ضروری به شرط محمول است، مسلمان شده و معنایش این است که آن کفر کنار رفت، وقتی موضوع کنار می‌رود ذنبش هم کنار می‌رود و امتنانی نشد! در حالی که این آیه در مقام امتنان است مثل اینکه بلا تشبیه یک پدری به بچه‌اش بگوید که اگر امسال معدل تو 20 شد من تمام اشتباهاتی که کردی را چشم‌پوشی می‌کنم، این هم همین است، یغفر لهم ما قد سلف. سال گذشته در قاعده جب هم روی مسئله «ما» خیلی تأکید داشتیم.

از این طرف قضیه ممکن است کسی قاعده الکفار مکلفون را قبول نکند و قاعده جب را هم قبول نکند مثل محقق خوئی که هر دو را قبول ندارد، ولی ما آنجا گفتیم که یکی از ادله آن قاعده همین قاعده جب است؛ یعنی می‌گوییم اگر کسی قاعده جب را قبول کرد باید آن قاعده را هم قبول کند، این ملازمه‌قهری از این طرف وجود دارد. «الاسلام یجب ما قبله» اینجا می‌گوید این کافر اصلی که قضای نماز برایش واجب بوده الآن خدا برایش مَنّت می‌گذارد و می‌گوید نمی‌خواهد نمازت را قضا کند. مؤید این مطلب هم سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله کفاری که مسلمان می‌شدند را نمی‌فرمود حالا بروید نماز 50 سال گذشته را قضا کنید، روزه‌هایش را قضا کنید، یک مورد حتی در تاریخ چنین چیزی را نداریم.

بررسی وجوب قضای صلاة بر مرتد

در مسئله مرتد می‌گوئیم اگر یک کسی مرتد شد «ثم صار مسلماً» نمازهایی که در این ایام ارتدادش بوده و قضا شده، چون در آنجا که می‌گوئیم «الکفار مکلفون بالفروع کما أنهم مکلفون بالاصول» شامل مرتد هم می‌شود، فی زمن الارتداد هم مکلف به فروع است، اگر نمازش قضا شد وجوب القضاء بر ذمه‌اش می‌آید، حال اگر این مرتد بعداً دو مرتبه خدا به او عنایت کرد و مسلمان شد، آیا قاعده جب او را هم می‌گیرد یا نه؟

فقها در آنجا می‌گویند قاعده جب مختص به کافر اصلی است و شامل کفر ارتدادی نمی‌شود، ولی ما در آنجا گفتیم نه، قاعده جب به حسب صناعت اطلاقش می‌گوید «الاسلام یجب ما قبله»، اگر کسی مسلمان شد به برکت الاسلام آن وجوب القضائی که قبلاً بوده از بین می‌رود خواه کافر اصلی باشد یا مرتد، منتهی گفتیم در مرتد، اجماع وجود دارد که اگر مرتدی مسلمان شد بعد الاسلام باید نمازهایی که در زمان ارتدادش بوده (یک روز یا ده سال بوده)، همه را باید قضا کند.

جمع‌بندی دیدگاه‌ها

بنابراین فقها در مسئله ارتداد دو گروه می‌شوند:

- 1- یک گروه مثل محقق عراقی هستند که می‌گویند «الاسلام یجب ما قبله» انصراف به کافر اصلی دارد و اصلاً شامل مرتد نمی‌شود، بگوئیم مرتد «اقض ما فات» متوجهش هست و وقتی مسلمان شد آن «اقض ما فات» بر ذمه‌اش است.
- 2- راه دوم که ما قائلیم انصراف را از کلام مرحوم عراقی قبول نکردیم و می‌گوئیم «الاسلام یجب ما قبله» شامل مرتد هم می‌شود منتهی اجماع تخصیص می‌زند و می‌گوید «الاسلام یجب ما قبله الا فی المرتد»، مرتد اگر در زمان ارتدادش نمازها را باید قضا می‌کرده و نکرده، الآن که اسلام آورد باید نمازها را قضا کند. مرحوم امام می‌فرماید: «فإنه یجب علیه قضاء ما فاتته فی حال ارتداده بعد توبته».

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

-
- [1] . تحرير الوسيلة، ج، ص: 223.
- [2] . العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج، ص: 732.
- [3] . سورة بقره، آيه 21.
- [4] . سورة نساء، آيه 1 و حجّ، آيه 1 و لقمان، آيه 33.
- [5] . سورة مدثر، آيه 42.
- [6] . سورة توبه، آيه 28.
- [7] . سورة يس، آيه 47.
- [8] . «ا ريب في أنّ تمامية المقتضي يبتني على الالتزام بتكليف الكفّار بالفروع كتكليفهم بالأصول، كما عليه المشهور، و أمّا بناءً على ما هو الصحيح من عدم تكليفهم بذلك فلا وجه للاستدلال بهما. و يشهد لما ذكرناه ما ورد من أنّ الناس يؤمرون بالإسلام ثمّ بالولاية، فإنّ ظاهر العطف بـ«ثمّ» هو عدم تعلّق الأمر بالولاية إلّا بعد الإسلام، فإذا كان هذا هو الحال في الولاية و هي من أعظم الواجبات و أهمّ الفروع، بل إنّّه لا يقبل عمل بدونها كما ورد في غير واحد من النصوص فما ظنّك بما عداها من سائر الواجبات كالصلاة و الصيام و نحوهما.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج، ص: 95.
- [9] . سورة إسراء، آيه 78.